# 950206-744

**‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دو‌شنبه – جلسۀ 118**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

جهت ثالثه در بحث رمی جمرات این هست که اگر شک بکند مکلف در بقاء نهار، هوا تاریک می‌شود،‌ این آقا هم دیر رسیده به جمرات، زمانی رسیده که شک می‌کند در بقاء نهار، استصحاب بقاء نهار ثابت می‌کند وجوب رمی را، وجوب اداء رمی جمرات را، اما شبهه این است که ثابت نمی‌کند که رمیش در نهار بود. و لذا بعد از این‌که رمی کرد جمرات را، شک در امتثال دارد که آیا من رمی کردم جمرات را فی النهار او فی اللیل؟‌ آن وقت اگر بگوییم که وجوب قضاء موضوعش ترک اداء هست نه فوت آن،‌ کما علیه جمع کثیر من العلماء که معتقدند که حتی تعبیر فوت بیان عرفی است از عدم الاتیان فی الوقت، استصحاب می‌گوید شما رمی نکردید جمرات را در نهار، استصحاب عدم مقید جاری می‌شود بعد از این‌که گفته می‌شود استصحاب بقاء نهار ثابت نمی‌کند اتصاف الرمی بکونه فی النهار را. بعد از این‌که استصحاب نهار ثابت نکرد اتصاف الرمی بکونه فی النهار را، گفته می‌شود که استصحاب عدم اتصاف الرمی، عدم تحقق رمی فی النهار، عدم تحقق این مقید موضوع وجوب قضاء آن را در روز بعد ثابت می‌کند. و یا کسانی که مثل مرحوم آقای حکیم در مستمسک معتقدند که از دلیل وجوب قضاء کشف می‌کنیم تعدد مطلوب را، هر کجا دلیل بر وجوب قضاء‌ داشتیم کشف می‌کنیم یک ملاک در اصل طبیعت هست یک ملاک در طبیعت فی الوقت هست، و لذا ما دو وجوب داریم، یکی ارم الجمرات فی ایام التشریق، یکی ارم الجمرات فی الیوم الحادی‌عشر، احدی و عشرین حصاة‌ و فی الیوم ‌الثانی‌عشر احدی و عشرین حصاة،‌ ما نسبت به این امر به اداء بعد از غروب آفتاب می‌گوییم تکلیف ساقط است، اما آن امر به طبیعت رمی جمرات فی ایام التشریق که با دلیل وجوب قضاء کشف کردیم، قاعده اشتغال در آن جاری می‌شود. بیان مرحوم آقای حکیم در مشابه این مثال این گونه است.

[سؤال: ... جواب:] عرض ما این است که کسی که شک می‌کند در بقاء نهار، استصحاب می‌کند بقاء نهار را. می‌آید رمی جمرات می‌کند. اشکال این است و این اشکال اشکال قوی است، کسانی بزرگانی مثل مرحوم آقای صدر ناچار شدند این اشکال را بپذیرند در اصول، اشکال این است که این اسصحاب ثابت نمی‌کند اتصاف رمی الجمرات را بکونه فی النهار. تقید الرمی بکونه فی النهار با استصحاب بقاء نهار ثابت نمی‌شود. این اشکال را بعد توضیح خواهم داد. نتیجه این اشکال را دارم عرض می‌کنم.

نتیجه این اشکال این است که شما رمی جمرات کردید شک دارید غروب شده بود یا نشده بود پس احراز نکردید با استصحاب بقاء نهار اتصاف الرمی بکونه فی النهار را. آن وقت شک دارید در اداء‌. شک در اداء در آن اختلاف هست که آیا کافی است برای این‌که ما برائت جاری کنیم از وجوب قضاء؟ که نظر برخی از بزرگان هست، می‌گویند چون وجوب قضاء موضوعش فوت است، شک در فوت که بکنیم شک پیدا می‌کنیم در تکلیف جدید به قضاء. اما نظر دوم این هست که نخیر؛ شک در اداء بکنیم قضاء واجب است. به دو بیان:

یک بیان که در برخی از کلمات از جمله کلمات مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری، مرحوم امام،‌ مرحم آقای حکیم در مستمسک هست که می‌گویند اصلا فوت یعنی عدم الاتیان فی الوقت. استصحاب عدم الاتیان بالرمی فی النهار، استصحاب عدم مقید، اثبات می‌کند وجوب قضاء را. و فوت غیر از عدم الاتیان فی الوقت چیز دیگری نیست.

بیان دیگری که مرحوم آقای حکیم در مستمسک دارند، می‌فرمایند که ما از هر امر به قضائی کشف می‌کنیم تعدد مطلوب را. مثلا در نماز: شارع گفته من فاتته فریضة فیلقضها می‌فهمیم یک مصلحت در طبیعت نماز است یک مصلحت در نماز در وقت است. بعد از خروج وقت شک داریم نماز خواندیم یا نه، قاعده اشتغال نسبت به آن مصلحت در طبیعت صلاة که موجب امر به طبیعی صلاة شد،‌ وقتی مصلحت در طبیعت صلاة هست، احکام هم تابع مصالح هستند، پس یک امری رفت روی طبیعة الصلاة، نسبت به او الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. و لو نسبت به آن تکلیف به اداء الصلاة فی الوقت ما بعد از خروج وقت می‌دانیم تکلیف ثابت است.

در بحث رمی جمرات هم همین بحث می‌آید. گفته می‌شود که وقتی با استصحاب بقاء نهار اثبات نشد اتصاف رمی الجمرات بکونه فی النهار، طبق این مسلک که شک به اتیان به واجب در وقت کافی است برای وجوب قضاء با این دو تقریبی که عرض کردیم واجب می‌شود فردا هم احتیاط رمی جمرات را قضاء کنیم.

اثر دیگر و نتیجه دیگر این اشکال به این‌که استصحاب بقاء نهار اثبات نمی‌کند اتصاف بکونه فی النهار را این است که اگر ما می‌توانیم عجله کنیم با عجله برویم به جمرات بدویم، به وقت یقینی برسیم، ولی اگر آرام راه برویم به وقت مشکوک می‌رسیم،‌ طبق این بیان واجب است عقلا که بدویم تا به حرج نمی‌افتیم باید بدویم تا زمانی رمی جمرات بکنیم که شک در غروب پیدا نکنیم چون شک در غروب پیدا کنیم می‌شود بعد از آن رمی مصداق شک در امتثال.

این اشکال که استصحاب بقاء نهار نمی‌تواند ثابت کند اتصاف الرمی بکونه فی النهار را، اشکال قوی هست. این اشکال را باز می‌کنم:

اصل اشکال در اصول از اینجا شروع شد که در بحث استصحاب وضوء برای نماز، اشکال شد که آنی که واجب است تقید الصلاة بالوضوء است، چون در شرط تقیدٌ جزءٌ و قیدٌ خارجٌ. آنی که شما می‌خواهید استصحاب کنید ذات شرط است ذات قید است. استصحاب بقاء وضوء برای اثبات تقید الصلاة بالوضوء می‌شود اصل مثبت . نگویید واسطه خفی است. واسطه خفی است یعنی برویم سراغ مسامحات عرفیه. ما در تطبیقات احکام شرعیه باید دقیق تطبیق کنیم. به تسامح عرفی نباید اعتناء بکنیم. تسامح عرفی وقتی نکردیم، تدقیق عرفی کردیم، عرف بین قید و تقید فرق می‌گذارد.

آقای خوئی در اصول جواب داده. فرموده اصلا ذات وضوء امر دارد. امر ضمنی رفته روی ذات وضوء. الصلاة مع الوضوء مرکب است از دو چیز. یکی این‌که نماز بخوانید. یکی این‌که با وضوء باشید. کون المکلف علی الوضوء این متعلق امر ضمنی است. تقید الصلاة بالوضوء امر ضمنی ندارد؛ واجب نیست. آنی که واجب است: صل و کن علی وضوء. نگویید این‌که شد جزء. می‌گویند این جزء نیست. جزء آنی است که اگر به خود وضوء اگر امر می‌کردند می‌شد جزء. مثل این‌که به قرائت در صلاة امر کردند. اینجا امر کردند به کون المکلف علی وضوء. نه به خود وضوء. کون المکلف علی وضوء. این آقا هم استصحاب می‌کند می‌گوید قبلا انا کنت علی وضوء. استصحاب می‌گوید هنوز هم انا کائن علی وضوء. این وجوب ضمنی به کون علی الوضوء امتثال شد بالاستصحاب، امر به صلاة هم امتثال شد بالوجدان. ضم الوجدان الی الاصل کردیم. اما تقید الصلاة بالوضوء امر ندارد.

این محصل جواب آقای خوئی که مرحوم استاد هم می‌پذیرفتند.

آقای صدر یک مقدار بیشتر دقت کرده. دیده که این بیان در شرط غیر اختیاری نمی‌آید. در شرط غیر اختیاری مثل زمان. الصلاة فی النهار. این فرق می‌کند با الصلاة مع الوضوء. اینجا که نمی‌شود گفت ترکیب است. نماز بخوان و باید روز باشد یا باید تو در روز باشی. بودن روز یا بودن من در روز مگر در اختیار من هست؟ در اختیار خدا است. زمان که در اختیار من نیست، نهار که در اختیار من نیست. و لذا آقای صدر می‌گوید اینجا جواب نمی‌آید. اینجا جز این‌که بگوییم واجب به نحو مقید است نه مرکب، تقید الصلاة بالنهار متعلق وجوب است، هیچ چاره دیگری نداریم. نمی‌توانیم مرکب است باید بگوییم مقید است. چون معنای مرکب بودن این بود که امر ضمنی به خود زمان بخورد یا به کون المکلف فی الزمان بخورد که هیچ کدام در اختیار این مکلف نیست. پس امر ضمنی رفته روی این‌که باید نمازت در روز باشد و استصحاب بقاء روز ثابت نمی‌کند که این نمازی که در این وقت مشکوک می‌خوانی نماز در روز است. تقید الصلاة فی النهار ثابت نمی‌شود. این اصل مثبت است. مگر این‌که اول نماز یقینا روز بوده، الله اکبر را در روز گفتی، استصحاب بکنی که تا آخر همین تقید الصلاة بالنهار که اول شروع کردی و حادث بود باقی است تا آخر نماز.

این اشکال از نظر آقای صدر تثبیت شده است. و لذا در مانحن فیه هم استصحاب بقاء النهار اثبات نمی‌کند به نظر ایشان تقید الرمی بکونه فی النهار را. مگر اولین سنگی که می‌زنی در روز باشد آن وقت استصحاب بکنی بگویی رمی جمره اولی من در نهار بود. بعد به جمره وسطی که می‌رسی می‌گویی آنجا، چه استصحابی بکنم؟ آنجا گیر می‌کنی. و لذا می‌شود شک در امتثال.

ما در اصول مفصل این را بحث کردیم. خلاصه عرض ما یک اشکال نقضی است به مرحوم آقای صدر و یک جواب حلی.

اشکال نقضی که هم به آقای صدر داریم هم به آقای خوئی فرق نمی‌کند این است که می‌گوییم شما در بحث ساتر مغصوب در نماز فرمودید به نظر ما ترکیب واجب و حرام انضمامی است. چرا؟ برای این‌که آنی که حرام است ذات تستر به ساتر مغصوب است. آنی که واجب است تقید الصلاة بالساتر است. چون تستر شرط است. امر ضمنی رفته روی تقید الواجب بهذا الشرط. کون الصلاة فی حال التستر این واجب است. و آنی که متعلق حرمت است ذات تستر به ساتر مغصوب است. ترکیب انضمامی است. هم آقای خوئی دارد در بحث ساتر مغصوب هم آقای صدر فتوی داده در منهاج الصالحین. و لذا می‌گوید عمدا هم کسی برود با ساتر غصبی نماز بخواند نمازش صحیح است. چرا؟ برای این‌که ترکیب انضمامی است. مثل این‌که وسط نماز نگاه به نامحرم بکند، ترکیب انضمامی است نماز باطل نمی‌شود. آنی که حرام است نفس این تستر به ساتر مغصوب است همین پوشیدن لباس غصبی حرام است اما آنی که واجب است کون الصلاة فی حال التستر هست.

وقتی شما برگرداندید شرط اختیاری را به این‌که خود این شرط یا کون المکلف مع هذا الشرط برگرداندید شرط را به این و گفتید امر ضمنی به خود تستر خورده نه به کون الصلاة مع التستر ترکیب اتحادی می‌شود. تستر، حرام. خود این تستر یا کون المکلف متسترا می‌شود واجب. ترکیب اتحادی شد.

[سؤال: ... جواب:] شما در بحث تستر به ساتر مغصوب فرمودید نماز عمدا هم صحیح است. چرا؟ برای این‌که ترکیب بین واجب و حرام ترکیب انضمامی است. یعنی آنی که حرام است با آنی که واجب است در خارج دو چیز هستند. آنی که حرام است نفس تستر به این ساتر مغصوب است. این‌طور فرمودند. آنی که واجب است کون الصلاة فی حال التستر هست. ترکیب شد انضمامی. آنی که حرام است با آنی که واجب است دو چیز هستند در خارج. مثل این می‌ماند که کسی در نماز کسی نظر کند به اجنبیه که حرام با واجب یکی نیستند؛ مغایر هستند، ترکیب‌شان انضمامی است. می‌گوییم با آن توجیهی که در استصحاب کردید خراب می‌شود مبنای‌تان. چون شما می‌گویید کون الصلاة فی حال التستر واجب نیست، تقید الصلاة بالتستر واجب نیست، نفس تستر واجب است،‌ اگر نفس تستر واجب است این مصداق از تستر، تستر به ساتر غصبی است، حرام است،‌ ترکیبش می‌شود ترکیب اتحادی.

این نقض به ایشان. هم نقض به‌ آقای خوئی است هم نقض به آقای صدر. چون فرض این است که آقای صدر هم در شرط اختیاری پذیرفت که چون امر ضمنی به خود آن قید می‌خورد، به خود آن شرط می‌خورد، چون قابل تعلق امر است بخاطر این‌که اختیاری است و لذا استصحاب بقاء قید اصل مثبت نبود در قید اختیاری، این نقض به ایشان هم هست. به آقای خوئی هم هست. به مرحوم استاد هم هست.

[سؤال: ... جواب:] آن وقت استصحاب بقاء ستر که اثبات نمی‌کند کون الصلاة مع الستر را. ... این‌که اولا ملتزم نیستند و ثانیا این فرق‌ها بلافارق است که بین وضوء و تستر ما فرق بگذاریم.

[سؤال: ... جواب:] امر به مرکب منحل می‌شود به امر به اجزاء. ... حالا در ضمن امر استقلالی به مرکب بالاخره امر به اجزاء مرکب هم هست. مهم این است که متعلق امر مرکب است یا مقید؟ این مهم است. آقایان می‌خواهند بگویند چون مرکب است پس ضم وجدان الی الاصل که یک جزء این مرکب را با استصحاب ثابت می‌کنیم جزء دیگر را با وجدان، مشکل حل می‌شود.

جواب حلی ما این است که فهم عرفی از لاتنقض الیقین بالشک این است که اگر در خطاب مولی دو تا قید بیاید، و لو به نحو تقید، نه بحو ترکب، اغسل وجهک بالماء، استصحاب وقتی گفت این مایع آب است، عرف می‌گوید اگر با این مایع مستصحب المائیة خودت را شستی، ولی گفتی می‌ترسم این مایع آب نباشد مضاف شده باشد،‌ تو نقض یقین به شک داری می‌کنی. تو که یقین داری قبلا این آب بوده بگو الان هم آب است. توقف چرا می‌کنی؟ بگو این آب است با این آب هم که شستی صورتت را. ترتیب آثار غسل الوجه بالماء بر استصحاب ماء بودن اصل مثبت نمی‌بیند عرف. یعنی اگر این کار را نکنید می‌گوید نقض یقین به شک کردید.

[سؤال: ... جواب:] مهم این است که نقض یقین به شک صدق می‌کند. با دقت عرفیه چون در خود خطاب اخذ شده این عنوان ماء. یک وقت در خطاب اخذ نمی‌شود اصلا مثل این‌که فرض کنید عنوان اعمی یک عنوان مفردی است عنوان بسیطی است استصحاب این‌که این نوزاد یک زمانی چشم نداشت در ابتدای تکون جنین، الان هم که زمان چشم دار شدنش فرا رسیده،‌ قابلیت پیدا کرده برای بصر،‌ پس اعمی است چون اعمی کسی است که قابلیت بصر دارد و چشم و بصر ندارد. عرف این را نمی‌پذیرد. چون در خطاب که این دو جزء نیامده. قابلیت البصر و عدم البصر در خطاب نیامده در خطاب آمده اعمی. اعمی حکمش این است. اما یک وقت در خود خطاب هر دو قید می‌آید اغسل وجهک بالماء هم وجه آمده هم ماء. استصحاب می‌گوید هذا ماء اگر شما آثار غسل بالماء را بار نکنید می‌شود نقض الیقین بالشک. ... صل فی النهار. استصحاب می‌گوید النهار موجود، کان النهار موجودا، اگر آثار صلاة فی النهار را بار نکنی بر این نماز خودت می‌گوید نقضت یقینک بالشک. چه گیری داری استصحاب می‌گوید الان روز است تو هم نماز خواندی. چرا نقض یقین به شک می‌کنی؟

بله اگر یک مفهوم اسمی به کار می‌برد شارع، می‌گفت تقارن الصلاة بالنهار، این مشکل می‌شد. مفهوم‌های اسمی: مفهوم تقارن، مفهوم قبلیت، مفهوم بعدیت، این‌ها مفهوم‌های اسمی هستند. و لذا در نماز جماعت ما ملتزم می‌شویم که اگر شما در حال رکوع امام تکبیرة الاحرام گفتی، خم شدی به رکوع رفتی شک داری که آیا قبل از این‌که سرت به رکوع برسد اما سر از رکوع برداشت یا نه؟ ما ملتزم می‌شویم که استصحاب بقاء امام در رکوع ثابت نمی‌کند آن عنوان شرعی را که در روایات آمده که اذا رکع الماموم قبل ان یرفع الامام رأسه و الا فلاصلاة له. استصحاب بقاء رکوع امام تا زمان رکوع ماموم عنوان رکع الماموم قبل ان یرفع الامام راسه را ثابت نمی‌کند.

در این مفهوم‌های اسمی ما قبول داریم. و لکن الصلاة فی النهار، الرمی فی النهار، الغسل بالماء، این‌ها یک تقید‌های حرفی هستند. و لذا به نظر ما در این گونه موارد عرفا اگر آثار مقید را بار نکنیم در فرض استصحاب قید، این مصداق نقض الیقین بالشک هست.

[سؤال: ... جواب:] مگر ما می‌گوییم بیان ضد عرفی است. ما می‌گوییم عرف به دقت عرفیه این را نقض یقین بالشک می‌بیند که آثار مقید را بار نکنی در فرض استصحاب قید. ... ما حالا آنی که عرفا جازم هستیم در این مواردی که تقید را با ادات حروف و امثال آن استفاده کردیم. صل فی النهار، صل فی اللیل، ارم فی النهار و امثال ذلک. اجازه بدهید شاهد عرفی را عرض کنم این بحث را تمام کنیم. بقیه‌اش در اصول.

آقای خوئی که فرمود وجه جریان استصحاب شرط این است که خود شرط متعلق امر ضمنی است. نتیجه‌اش این شد که آقای صدر گفت همه شرط‌ها که اختیاری نیستند که امر ضمنی بتواند به آن تعلق بگیرد. انصافا این نقض وارد است. تفصیل بین شرط اختیاری و شرط غیر اختیاری. یعنی صل مع الوضوء،‌ استصحاب وضوء مشکلی ندارد در آن ولی صل فی النهار استصحاب نهار مشکل دارد. این تفصیل غیر عرفی است. و آقای صدر یک تفصیل‌هایی باید بدهد در فقه که خیلی بعید است که اگر به او می‌گفتید زیر بار همه این تفصیل‌ها می‌رفت. در جایی که امر نفسی تکلیفی داریم به غسل الجسد بالماء مثل غسل جمعه. غسل جمعه استحباب نفسی حالا بعضی‌ها می‌گویند وجوب نفسی دارد. بگوییم اینجا امر نفسی داریم به غسل بالماء. ولی در بحث تطهیر متنجس یا بحث غسل جنابت امر نفسی نداریم امر شرطی است. یعنی اذا غسلت ثوبک المتنجس بالماء یطهر. اذا اغتسلت بالماء من الجنابة تطهر. آقای صدر که می‌گوید متعلق وجوب نمی‌تواند غیر اختیاری باشد در امر نفسی غسل بالماء مشکل پیدا می‌کند. چطور؟ چون امر نفسی اگر داشته باشیم در غسل جمعه به غسل الجسد بالماء باید بگوییم این مقید است نه مرکب. چرا؟ برای این‌که نمی‌شود مولی بگوید بدنت را با چیزی بشور و باید آن چیز آب باشد. مولی مگر دست من است که این مایع آب باشد. این مایع اگر آب است بعضی از مصادیقش ممکن است دست من باشد که بروم یک کاری بکنم یک چیزی آب بشود یا مضاف. ولی خیلی از موارد آب بودن آب در اختیار من نیست. مضاف بودن مضاف در اختیار من نیست. دوغ مضاف است. چکار کنم؟ زور که نیست. آب چشمه آب مطلق است. در آب بودن آب این همه جا در اختیار من نیست.

[سؤال: ... جواب:] آنجا که در اختیار من نیست بفرمایید. ... نخیر؛ انتخاب که در شرط غیر اختیاری هم می‌توانم در روز نماز بخوانم. اشکال آقای صدر این است که این‌که به نحو ترکیب بشود بگوید اغسل جسدک بشیء و یجب علیک ان تکون ذلک الشیء ماء، مگر این‌که بیاییم این آب باشد یا مضاف باشد در اختیار من نمی‌شود. و لذا در واجب نفسی می‌شود تقید الغسل بالماء. آن وقت استصحاب کون هذا ماء نمی‌تواند تحقق الغسل بالماء را. ولی در حکم وضعی موضوع است متعلق که نیست. موضوع می‌تواند غیر اختیاری باشد. اذا غسلت ثوبک بالماء یطهر. آنجا می‌گوییم نه؛ موضوع مرکب است. غسلت ثوبی بشیء و استصحاب می‌گوید کان ذلک الشیء ماء فتطهر الثوب. یعنی با استصحاب آب بودن این مایع حکم وضعی طهارت ثابت می‌شود ولی امتثال امر نفسی به وجوب غسل جمعه ثابت نمی‌شود. بگذارید شاهد دیگر بگویم.

مولی می‌گوید اکرم العالم العادل یا گفته اکرم عالما عادلا این‌ها باید با هم فرق بکند. چطور؟ چون عادل بودن عالم که در اختیار شما نیست؟ یا هست؟ آن هم بگویید بله، می‌توانم بروم توبه‌اش بدهم، غسل تعمید‌ش بدهم توبه بکند. عادل بودن عادة در اختیار من نیست. حالا فرض کنید بنده نمی‌توانم این آقا را عادل بکنم. فاسقش می‌توانم بکنم عادلش نمی‌توانم بکنم. استصحاب عدالت این زید عالم اثبات می‌کند وجوب اکرام او را در کجا؟ در اکرم عالم العادل. واجب انحلالی است. استصحاب می‌گوید این زید عالم هنوز عادل است برو اکرامش کن. درست است؟ چون موضوع است. مشکل نداریم. موضوع حکم غیر اختیاری است، باشد. استصحاب کردیم که این هنوز عادل است فیجب اکرامه. اما خدا نکند مولی گفته باشد اکرم عالما عادلا. واجب بدلی گفته باشد. اینجا موضوع نیست متعلق است. می‌خواهم زید عادل را که مستصحب العدالة است اکرامش کنم آقای صدر باید بگوید فایده ندارد. اکرم عالما عادلا نمی‌تواند معنایش این باشد که باید اکرام کنی یک عالمی را، یک جزء واجب، و جزء دیگر‌: و باید آن عالم عادل باشد. آن وقت آقای صدر می‌گوید مگر عادل بودن آن عالم در اختیار من است؟ مثل این‌که در صل فی النهار می‌گفت نمی‌شود معنایش این باشد که صل فی زمان و یکون ذلک الزمان نهارا. چون مگر این‌که این زمان روز باشد یا نباشد در اختیار من است؟ آقای صدر این‌طور گفت. اینجا هم اگر مولی گفته اکرم عالما عادلا استصحاب بکنم بقاء عدالت زید عالم را به درد نمی‌خورد. چرا؟ برای این‌که متعلق اکرم عالما عادلا مرکب نیست. چون اگر می‌خواهد مرکب باشد محال لازم می‌آید چون معنایش این است که یجب علیک ان تکرم عالما و یجب علیک ان یکون هذا العالم عادلا. مگر این عالم عادل باشد یا نباشد در اختیار من است که دستور می‌دهی که این عالم باید عادل باشد. و لذا در این موارد گفت به تقید بر می‌گردد. یعنی باید اکرام تو مقید باشد به این‌که اکرام عالم عادل است. و استصحاب بقاء عدالت این عالم اثبات نمی‌کند تقید الاکرام را بکونه اکراما للعالم العادل. و این اصل مثبت است.

واقعا بینکم و بین وجدانکم این تفصیل‌ها تفصیلی است که عرف ملتزم می‌شود؟ لاتنقض الیقین بالشک را از آن این گونه تفاصیل را در می‌آورد؟

[سؤال: ... جواب:] و لذا چهاراره موضوع وجوب است نه متعلق وجوب. می‌گوید اگر به چهارراه رسید به سمت راست برو یعنی اگر وجود پیدا کرد رسیدن به چهارراه... در فرض وجود رسیدن به چهارراه امر داری به سمت راست بروی، این اشکالی ندارد، این موضوع است. واقعا درست می‌گوید آقای صدر. در قید غیر اختیاری محال است که متعلق خود این قید بشود، متعلق تقید الواجب است به این قید. معنا ندارد که مولی به من بگوید که... شما بین ترکیب و تقیید دارید یک مقدار عذر می‌خواهم خلط می‌کنید. معنای ترکیب این است که مولی وقتی می‌گوید صل فی النهار یعنی دو چیز را از تو می‌خواهم، یکی نماز بخوانید در یک وقتی، این یک جزء، جزء دوم باید این وقت، نگویید باید این وقتی که در او نماز می‌خوانی، این‌که شد تقید، اگر بگویید باید آن وقتی که در او نماز می‌خوانی روز باشد این‌که شد تقید. ترکب است یعنی هیچکدام از این دو جزء قید دیگری نیستند. باید نماز بخوانی در زمانی و باید این زمان تقصیلی یعنی باید الان روز باشد. جناب مولی این‌که الان روز باشد مگر در اختیار من است که به من امر می‌کنی. اگر می‌گویی باید زمانی که نماز می‌خوانی روز باشد این‌که شد تقید. و لذا جز تقید هیچ چاره‌ای نداریم. اما می‌گوییم تقیدٌ و نعم التقید. مثل این‌که گفت بدعة و نعم البدعة. یک کسی بلاتشبیه به آقای صدر بگوید که بله، واقعا قبول است. تقید است. اما این تقیدها تقیدها حرفی است. و استصحاب بقاء قیدی که در خطاب ذکر شده برای ترتیب آثار مقید اصل مثبت نیست. لاتنقض الیقین بالشک این را شامل می‌شود.

بله؛ ما در مثل زمانی این را می‌گوییم که رابطه‌اش عرفا با فعل رابطه تقارن است رابطه اقتران است که این‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند. اما بعضی از عناوین هست ما این را نمی‌گوییم. مثلا قبلا اینجا خیمه نصب شده بود. استصحاب می‌گوید هنوز اینجا خیمه هست. پس من که الان وارد اینجا شدم داخل در خیمه شدم؟ نه؛ اینجا نمی‌گوییم. دخول در خیمه با استصحاب بقاء خیمه ثابت نمی‌شود؛ چون عرفا تقارن نیست، تقارن بین من و خیمه نیست. بر خلاف تقارن بین فعل و زمان. یا مثلا استصحاب می‌گوید قبلا در این حوض آب مطلق بود ولی شاید الان آب مضاف باشد یعنی شاید آن آب را خالی کردند بجایش گلاب ریختند استصحاب بقاء آب ثابت نمی‌کند الان که من رفتم در این حوض دخلت فی الماء. این‌ها را ما قبول داریم. فقط در زمان و امثال آن می‌گوییم تقارن دارد با فعل و تقارنش با مفهوم اسمی بیان نشده با فی بیان شده. و لذا استصحاب بقاء زمان برای اثبات اتصاف فعل به زمان این اصل مثبت نیست. نتیجه این شد که با استصحاب بقاء نهار می‌توانیم ثابت کنیم هذا الرمی وقع فی النهار. و هیچ اشکالی پیش نمی‌آید.

از این مسئله هم گذشتیم. وارد بحث بعد می‌شویم ان شاء الله فردا.